

تیرماه سال ۱۳۴۶، سال نهم، شماره نهم، سال ۱۳۴۶

سر کلاه
ارکان مل برسد، ای صبا برسد.

شوالیه‌های میزگرد کاخ جوانان

صغیر تقی زاهد، جعفر گوش آبهانی، مسافران رها برآهنی، برادر سیایش کسرانی، نوسداران چهار شاعر وند اول، شاعران جزوه‌ی شعر، سبب-بیزانهای برآهنی و آزاد، گردانندگان کلاز، آقای اخیری، خاتم گوینده، خوانندگان شعر (برده کنار می‌رود، یک نالار وسیع، دیوار چوبی با پنجره‌های بزرگ، صدای های راحت، روی سبز، دم سز اند، پنج مین راحت، چند میکروفن روی میز قرار داد، در چند لیوان رنگی شمع میوز، در گلدان با گل های رنگارنگ نهاده‌اند.)

(مردم از در عقب، نالار وارد می‌شوند و صدای ها را آغاز می‌کنند، ردیف و صد به بازیگان ردیف دوم و سوم تعلق دارد، آنها در گوشه‌ی هم حرف می‌زنند و بخوبی می‌شنوند!) (نظمهای سکوت، شاعران چهار گانه ردیف اول به خط یک تقری وارد می‌شوند، قافله‌چنان دست می‌زنند و می‌زنند، نوعی دست‌زدن ناله شاعران چهارگانه در ردیف جلو می‌نشینند.)

(خاتم گوینده ارتباط با می‌رود و پیش میکروفن قرار می‌گیرد.) خاتم گوینده - (باستانی که گوش صاحبش در سوزناک نشان دادن آن مشهود است):

اسب چهار شاعر بزرگ مجاهر (اسم ها را از روی کافیه قرائت می‌کنند) بهما افتخار داده‌اند که در کسب ادبی کاخ جوانان شرکت کنند، پیش از آنکه شعری عبر روی صحنه بیاند و برای ما شعر بخوانند آقای ایکی خواهشند است بیاید شعر سرعه خورشید را از آقای مادر قادرپور قرائت کند، بشبه در سطر ۶۴

دامن به کشش بسته‌اند و این سکوت اوست که راه چاره برایش می‌بیند، روزهای بی حدنهای باید باشد این روزها، که خروج چهارتن از یک مجلس خوانند حادثه محسوب شود، صفحی مجلات را بر آند و شوالیه های تو خالی شعر مرور را بجان هم افازد، در این واحد من نیز دامن آلوده گشتم، وحال، آمده‌ام، فاکس مایع را در قالب این وجیره نیان کنم و روح درکت، که سحت غریبه و سوزناک این روزها، که حای حای دلی، حوری آتی وید، سخن میگویند و بیخاندلخوران نیز گره مطبوعات بر سراج خضری شعر بیان یکنیگر افتاده‌اند.

چه روزهای عجیبی است، که هدی وسایل تبلیغاتی بوده گیر به دست ایشان رسالت عظیم تاریخی این نعل بر نظم 'صحرایان در آمده است و این بیان، آدم های جنی دیروز را بین که چگونه، صورت بزرگ دانشکی آژون، آن وسط و بیگام راجح رسولان جبار، جماعت آمانا هم را سرگرم می‌کنند.

باری قلمی با احتیاط زینم و یکنیگر که اظان کلاهدنکی خواهد افزود بر دلفکنان بی‌شمار عالم مطبوعات، شوالیه‌ها ... خبر ... دار ... لطفاً بندها را آماده کنید!

۲
تغیباته شوالیه‌های میزگرد کاخ جوانان
تغیباته: در یک برده بازیگان:

آندادر قادرپور، سیایش کسرانی، فریدون مشیری، هوشنگ امجدی (سایه) م.م. آزاد اسماعیل قوری علام رضا رفیعی، احمد رضا احمدی م.م. محمد علی سهالو، ظاهر صغیر زنده، ایرج پرفیسی نژاد،

از بین افرادی که در این مقاله مورد خرده‌گیری و انتقاد نویسنده فرار گرفته‌اند ما و چندتنی را سابقه الفت و دوستی و ارادت و عودتی قلم و قلم موجود است. گاه بگاد نیز سرو روی هم را بوسه داده‌ایم که امیدواریم به شود اسخریوطی نبوده‌است لوصرفظرا از مرتب‌آشنایی هم‌حصرات بعنوان شاعرانی بلندپایه مورد احترام و ستایش «نگین» بوده و هستند اما اگر بگوئیم که حقیقت از شعر خوب و شاعر خوب بالاتر و والا تر است، باید بگوئیم که شعر نیکو گفتن و سائل شاعر را برای کسب شهرت و یا غلبه بر حریفان باوه گوئی و بطور کلی راه و روش اجتماعی او را توجیه نمیکنند، تکلیف این مقوله با مقاله‌ای که ملاحظه سفرمانندما بکسره روشن می‌شود و یا برای همیشه در برده ابهام و عفا میماند، همان ابهام و معانی که گروهی از شاعران گرانمایه حاضر در راه «حفظ زبان دینی» به‌بارزه با آن برخاسته‌اند، منتها یکجا در شعر یک شاعر توجاسته ظیور میکنند و یکجا در روش و کردار آدمیان!

شاید
چهار روزگار غریبی:
براندازی سختی پیش نیست
و یعنی الفت آشی شبح‌خواند.
از آسمان تا زمین - قدرتی و -
بیام بونی - شاهه ۹۱
بعد از تو، ما ...
باز آن جدال کودکی خود را آغاز
گردیم
و احسانه باز بیکننگ

۱
وقتی قلم زنی و جبار رسالتی و قریات، از برج سکوت تک بر کشید و بر خاک و برف و مرخت تند، تو دیگر رها شده‌ای، و در این رهائی، قیدی بزرگ در انتظار توست؛ رهائی به ضد کشنده، رهائی از آزادی قایم زندان.
و چنین است که اکنون، بی‌آنکه خواسته باشی، خود را در مقابل جسمی از یاران هریم، که مدافع از خویش نبوت میکنند، گویی قضای شکیبایه آخرین دفاع بکنوی گوش فرا داده‌اند، مستکونی که

سوالیه‌های میزگرد کاخ جوانان (بقیه)

(آقای ابکیس از بلده بالا می‌رود و دست میکشود فراموش می‌کند . جانم گوینده یا تا تمام روی نمی آید بل های صحنه می‌نشیند و مینی ژوب خود را می‌کشد تا شاید زانوهای را بپوشاند . لکن عدم توفیق او باعث می‌شود انسان خاطر تماشاگران (آقا) می‌شود . آقای ابکیس با لحن خودنمایی شعر قافیه پور را می‌خواند بعد بعد به سه شعر دیگر می‌پرد که اشعار شعری دیگر را با غلطجای تاریخ و در میان فریاد های و جملات (اصنی کلامیون) قرائت کنند . در همانی شعرها کلماتی نظیر تنگ ماه ، گویواره صواب و شب گناه و نیز توصفاتی از تن و بدن ولیان طوای عشق و بیگوش می‌خورد (ا) البته شعر کمرانی کلی اشعاری و رزمی است که چندان با اشعار رزمی رقصای دیگر جور نمی‌آید .

(رذیفه و مطب که از فغاناچیان نغاله دسته دوم و سوم برنده شلوغ است . از رذیفه های دیگر سر بر می‌گرداند و با غضب این غمخیز بی رویا را نکند می‌کند . شعر خواندن تمام می‌شود .)

(چهار شاعر از بلده بالا می‌روند و دو تا اینطرف خانه گوینده و دو تا هم آنطرف او می‌نشینند .)

(موزیکی که بعد از بهمن افزوده شده شاعران جمله کلامی می‌نهند...)

(گویا با سه نادر پور برای این که شکر است بچون تیر و سر و گردن را حرکت بینند نادر پوری خواهد حرف بزند اما میکشود جلوی او حرف است . صاعی برسد و او در حجم تنظیم عالی کم می‌شود . کمرالی میکشود جلوی خود را بر می‌دارد و به سبک ضربت‌گران و آهیر ایران اثر جلوی دماغ نادر پور می‌گیرد . خانه ملیح فغاناچیان .)

نادر پور : خیلی مستکرم از دوسالی که فوته‌هایی از شعر قدیم عا را خواندند که برای آشنایی ند بود . قبل از شروع شعر خوانی نژده است چند نکته را از طرفی خود و دوساله تذکر بمانم

(کمرالی و سایه سر تکان می‌نهند و مشیری با چنم کلای آرایشتی‌اش می‌نخند .)

این جقه همه به خواندن شعر اختصاص خواهد داشت ، لکن لازم است توضیح داده شود گذر انتخاب شاعران موجب هیچگونه قصبه‌غرضی در کار نبوده است . کاخ جوانان مدیریت جملات ادبی خود را به سه عا گذاشته است و ما سعی می‌کنیم از دیگران هم برای شرکت در بحث

ها اسوده کنیم . همین لحاظ از آقایان و عجاب های شاعر خواص می‌کنیم اگر مایلند در این بحث شرکت کنند با ما تماس بگیرند .

مصب فقه شعر خوانده خواهد شد و برای آنکه اگر سوالی بود وقت مجلس گرفته نشود مقداری کسند سن شصتیش خواهد شد ناسوالا تان را روی کاغذ بنویسید و بعد از کسند تا جبهه اینها به آنها جواب بدهیم (نادر پور رزمی گردد و به کمرالی که هنوز میکشود جنوق دماغ او گرفته است نصح می‌زند .)

(بعد از آن از رتف و وسط عالی مثل قره میرزه و بی‌ایند و با صدایی که از او بید است می - گویند)

چند آرزو : یخشیا ، آقای نادر پور ما هیچ کدام در مورد مقام شعری شما و آقایان دیگر شک نداریم و جای هر کدام در تاریخ ادبیات محفوظ است . ما میخواستیم پرسه چه رزمی دارن که پاسخ دادن به سوالات را به جله بعد موکول می‌کنید . خدای نکرده ممکن است این ظن پیش آید که قصد شما کنترل سوالات و انتخاب آهنگی است که به نفع خودتان است . چرا نمی‌گذارد این مجلس به مجلس برخورد نماید و آراء تبدیل شود و به بحث و حتی مجادله نکلد ؟

(همه‌های در مجلس رومی می‌گرد .)

آقای اخباری در جلوی سر ظاهر می‌شود .

نادر پور ! (حرکات سرو گردن تقوید شده است) . بیاید آقای آرزو ، با هم نش شما عقیده داریم که شاعر باید با خواننده خود روبرو شود و با او بحث کند . لکن برنامه مجلس اوشب از پیش تعیین شده است و گرداندگان کاخ جوانان از ما خواهانند در این جقه فقط شعر بخوانیم .

آقای اخباری : بله آقا . بفرماید .

پشتیید . امشب قرار است فقط شعر خوانده شود .

بر اثر کمرالی و دودیه نفر دیگر - به... شعر خوانده شود ... شعر (در این موقع پراختی که معلوم است از طرف اطرافانی شیر شده است . سرخ و جاق ارجا بلند می‌شود .)

پراختی : یخشیا . آقای اخباری ، من با این آقایان کاری ندارم . می‌خوانند از شما یک سوال بکنم می‌خواستم بدانم شما از روی چه اصلی این چهار نفر را برای سرای گرداندن مجلس اینجان انتخاب کرده‌اید . (همیشه خندیده می‌شود . صدای فحش بلند است . جوانی از

اندام فریاد می‌زند : ساکت شو... ای آمم عرضی !)

اخباری با آقا بفرماید بنشینید . سوالات مانند برای هفته بعد .

پراختی : آقا من دکتر پراختی هستم . فکر می‌کنم بعد از چند سال ... که نوشتن در باره شعر حق داشته باشم این سوال را بکنم . من می‌خواهم بگویم که این آقایان در اینجا یک طرح حرکت را تشکیل داده‌اند برای آموزش بی‌سختی من تا حالا نوی مجله الهاد می‌نوشته ، اما حالا الهاد روبروی این آقایان باقیم و بگویم که بیجه دلیل اینها به کشیدند پادر حال نه کشیدن هستند . می‌خواهم بگویم کسرا تلاش کمرالی خوب است و شعر نادر پور بد ... من آقا بلد نیستم بنویس . می‌خواهم با این ظا حرف بزنم ...

(فریاد ها بیشتر میشود : ساکت بنشین آمم عرضی آمم بنشین... بنشین !)

(جوانی از زمین جمعیت مثل ماهی در خشکی افتاده بی‌تابی می‌کند و زلفش دست او را گرفته‌اند که یک وقت کار دست خودش نهد .)

اخباری : آقای پراختی ما از شما هم دعوت کردیم که بیایید اینجا حرف بزنید . اما قبول نکردید . (پراختی بیخشمی زدن و از شما نش برقی فخرمانی . طلی مطلع است .)

این آقایان قبول کرده‌اند و آمده‌اند . از قبل هم برنامه‌ای برپا داده شده و قرار است این آقایان شعر بخوانند . شما اگر حرفی دارید بگذارید برای جلسه بعد . جناب بعد تامل با جهت و پاسخ به سوالات اختصاص خواهد داشت . خاطر این جلسه هیچ کس اجازه حرف زدن نمی‌دهیم .

پوری : عه ، (از جا بلند می‌شود) پس قضیه منتفی است . آقایان برویم . (احمدی و آرزو بلند می‌شوند)

نادر پور : صبر کنید یا نفا حرفی و میکشود زانل پایه برداشته برسد می‌گیرد)

نادر پور : صبر کنید یا شما حرف

دارم ...

پراختی بر می‌گردد و طرف صحنه می‌شود می‌گردد . قصد دارد خوش را به میکشود برساند)

نادر پور : این مجلس از طرف کاخ جوانان ترتیب داده شده و قرار است در آن فقط شعر خوانده شود . اگر ما خواهش کردیم سوالات در هفته بعد مطرح شود ، برای قرار آن پاسخ بود . من از پراختی هیچ نرسی ندارم . من مرد میدانم تو هستم . من یو ثابت خواهم گردم کی عرشه است و کی زنده . من با تو

بازره خواهیم کرد . (پراختی نه نزدیک صحنه رسیده است . غلغله از گرداندگان دورش را گرفته‌اند . آقای اخباری میکشود را می‌بیند .)

اخباری : شب تمام شد . دیگر هیچ کس حق سوال کردن ندارد . خوری علاء . آقایان بیاید برویم . آقای سپانو ، خانم صفار زاده راه بماند

(پوری علاء ، احمدی ، آرزو و پراختی بطرف در می‌روند صدای از شرای جزوه شعر و سبازیزانها نیز راه می‌آیند . آقای اخباری در جلوی در می‌خواهد از خروج آنها جلوگیری کند اما موفق نمی‌شود .)

(در داخل سالن تماشاگران دسته‌بند خنده‌اند . مجلس شعر خوانی شروع می‌شود . اما کون و دماغ !)

پایان

توضیح : هرگونه تشابه بین اشخاص نمایش و سرافرازان با اشخاص واقعی اتفاقی است !



آنکون که یک ماه از این ماجرا می‌گذرد و بازبینان دسته دوم هر یک دستشان را رو کرده‌اند می‌بینیم که درله هر یک از شاعر خروج از آن مجلس یک مسئله ویژه بوده که با معرک دیگری فرق داشته است . آرزو و پراختی دلاستان را شرح داده‌اند .

احمدی سکوت پیشه کرده‌است و من لازم دیدم ، اینجا برای آهسته دوسالی که با نامه و شفاها از سن بخاطر شرکت در چنین جلسه‌ای و نیز شاعران خدایان تن من پراختی که همواره محالمت خود را با او نشان داده‌ام گله کرده‌اند دلایل خود را شرح دهم .

دوستان میدانند که هر کس در زمان به اصول و مبادی خاصی معتقد است و دیگران او را با مایورها و اعتقادات می‌سناسند ، دو بعضی اشخاص ظاهر به این اعتقادات آنچنان است که عدول از آنها دیگران را گناه آنچنان بحالت تعاریف دچار می‌آورد که مدتها وقت می‌خواهد تا شخص را با رفتار مازده‌اش ببیند و حدیث را بشناسد . در ملاقات هیچ و معوج رفتن مردم نوجاره وجود دارد . یا اینکه از ایشان دوری کنیم و بدست فراموششان می‌سازیم و یا اینکه آنها را آنچنان به لحن به کشیم تا در اوج تکلف بتوانیم یکباره مل از آنان بکنیم . این کسان که در باره کسان با شما سخن می‌گویم لازم نیست که دوست ما باشند . در ضمن نیز آنچه ما را دکتر می‌سازد تپان

از مردون بود . آنها در لباس زبا
فارسى پرداختند . آنها دزدى بودند
که با چراغ پخانه ادب فارسى مى
آمدند .

همين نادر بود که مى نوشت:
... کار زبان و شعر فارسى در
دست ما صالحان افتاده است ،
چگونه مى توان ديد و خاموش ماند
که عيرت يك استادان کهن پارسيچه
نايانگان شود و غنچه توشه هاى
کلام به پنهان نامشان رود ؟

... اگر دست بر دست نيم رخاوش
سستيم و اثر اوضاع بر همين
متوال بيايد ، بيم آن است که دهها
و مبعها برهاني چون قارچ سمى از
زمين برونند و نسل نويي از آنها
نظيره کند و بگردد مسوم شود .
بايد لب پامال ترند چنين قارچ
هاى را چينيد ، هر چند که لذتى
و خياله باشد !!

روشنگر - شماره ۷۱۶ - تير ۱۳۰۴
همين دايه مهربان تر از مادر که
در کافون دانشجويمان از سوزن اشعار
کدشته خود استفهام مى جويد ، چرا
فراوش کرده اسبا که در آن
اوضاع و احوال او دوستانش بودند
که اين کارچاهى سمى را بازي کردند
و کسى هم نبود تا لکت پامال گرمشان
را بپوشد ؟

نادر پور سال پيش ، در آستانه
يك تحول شعري ، ابروان را توله
تفت و از آن بس يگياوه به فاجري
بمبل شد که بخواهد متاع نمر خوب
خويش را در بسته بلدى هاى جالب
: با مانور هاى چشم سر برمدم سه
فروشد . تيرت در مجامع شعري به
شوان نماينده شعر ايران ،
رخن به شعر حق فراگ و از انديشه
خير « موفقيت هاى بي دري » از
اجزاء اين مانور بزرگ محسوب مى
شود .

در اين سه سال ، در شيب نادر
پور در ايران گسالى آمده و به
حق يا ناحق غريبت محيط را پر
کرده بودند . نادر پور وقتى رسيد که
معلمى از اعراب براى او يافتى بود
و مستملى از شاعران محافظه کار
تکت خورده برانش را حقى مانع
بودند . نادر پور اين دستمى شکست
خورده را بدور خويش جمع کرد و
به مطالعه پرداخت تا راهى براى
بهايو و تبليغ بيايد . بصدق قلم
درد راجيع به چه بود ؟ مسئوليت
اجتماعى شعر ! مرش که به جد و
جهد شعر بيمابوييچ را کويده
بود و اشعار عاشقانه و « سوزاين »
دخترانه خود را چنانشين اتمار
قوي اجتماعى ساخته بود يك

« خانواده هاى اهل ادب » زدم که
نشان ندهد شود چگونه لطيف روين
و بس شايه برين جلوه هاى زندگي
انسان در نادر پور يك سلسله روابط
تاجرانه و محترمانه گرفتار است و
بگونه استاء سطر ماين خانواده هاى
مخروجر بجان يكديگر افتاده اند و
در جستجوى صفت هاى عالى و
پسوند هاى « ترين » يكديگر را لنت
و پار مى کنند .

آزاد قربانى اين روابط است .
قربانى تفرش شده بديست که با
بديرفتن قيد يك حرام و آفتاب پرست
در آميخ و هميران آن در او بوجود
آمده است . او قربانى روابط
احقانه خانواده هاى اهل ادب
است . اما هنگام که در برابر اين
همه حسابگرى ها قسمي افزوده ، از
الهاى که نواخته است براى خود
پايگاهى بسازد به بناهاى دنگر
مى پيوند و رفيق آقاي براهتى
از آب در مى آيد .

من که ابتدا اين رنگ مومى گردن
را دليل حسابگرى آزاد مى دانستم
التون اطمينان دارم که اين همه
تريچه نمايندگان استقلال ، شخصى و
تريچه درهم شکستن مقاومى در
بي تكيه گامى است :

براز بخشايد
بر از که نگاه
پيوته در لاک وجودش را
با آب هاى راکه
و صفره هاى خالى از ياد مى برد
و ابهات مى بخورد
که حق زمين دارد .

از شعر پراو پيشايد فروغ فرخزاد

نوشتيم که روى سخن من با نادر
پور نيست و اکنون مى نويسم که
بظن من او از روز اول محکوم بوده
است . من فکر مى کنم که کمتر
ايمنه لطف و دافالى و قريصه صرف
تخراب و از بين بردن يك تعجرت
مقيم شعري شده باشد . نادر پور
در کنار گسالى چون تولي مسئول
به بيراهه کشاين شعر ايران اسبا

شعري که نيمه آقرا براس دوست
برده بود ، شعري که داشت براى
خود اصولى صحيح و استوار به
دست مى آورد . نادر پور دوستانش
اين نهيضت را دوهم شکسته ، با
آن ترن فکر رسانيت ، بورزيا هاى
و دختر بسته ، خوراه نامه هاى
عاشقانه دختران و برسان تازه
بالغ سالهاى دا فراهم کردند که
بوجود نسلى قوي و صاحب نظر
احتياج ميرم بود . کار نادر پور و
دوستانش مالا جوشين شعر فارسى

را بيابى فعاليت هاى کلوب هاى
ديگر از نهاد هاى ؟ و آيا اين کار تو
نيايد در آنها که مى شناسند جانده
تعارفى ايجاد کند ؟

من به اين علت به کاخ جوانان
رفتم تا واقعيت وجود سايد و گسالى
را از نزديك ببينم و حس کنم . من
به نادر پور و مشورى تارى نداشتم
چه که در باره اولي اشغالى ديگر
دارم و مشورى را هرگز نه شاعري
و نه مبارز و نه صاحب تشخصى
شناختم . من به کاخ جوانان
رفتم تا مرد اين دو زن را در ميان
دلا رفتنشان از يله هاى گرمين و
در ميان نشستنشان در کنار جمع
هاى سوزناک و در نگاهشان که
نعمين غرسالان مجلس را هدائي
ميرد حس کنم . . . و حس کردم .

اگر مجال حرف و بحثى بود من
همانجا اين سخن ها را با اشنان
در ميان ميگذاشتم . اما وقتى متصلى
کاخ و تولي به جنگى سرازير فرمان
ميداد ، امر به سکوت داد ، ديگر
چگونه ميشد بر آنجا نشست و
ماند ؟

براي من آنروز مسئله اى فراى از
شعر و نقد شعر مطرح بود . من
نيامده بودم که به نادر پور هشدار
دهم و يا علت مرد شعر اين چهارمى
را دريادم .

بس اگر من ، آزاد و براهنى با
هم از در کاخ جوانان بيرون آمدم
نه بعلت وجود معرکي واحد بود و
من اکنون سخت متاسفم که وجوه
کسى چون براهنى با نادر شده است
که ديگر دوستم ، دوستمى چون
محمد على سبيلو و طاهره صابر -
زاده در مجلس بمانند و سکوت
اخيار کنند .

اما جل اين که گفت ، لازم ميدانم
نگيار - و اشاعله براى آخرين
بار - نظرم را راجع به سه من که
در اين ماجرا پيش از همه هياشو
پيکرده اند اظهار کنم و راحت
شوم .

من محمود آزاد نهراني را بسيار
دوست ميدارم و بهمين علت بجاي
هرگونه دشمنى و تخط دلم بحال او
ميسوزد . آزاد در نهايه آزادى
که شاد مى توان به آن نام برادگرى
و داد ، خويشتن را در خلاه روزها
و سالهاى خويش ۱۵ - ۱۶ اخذ است .
مکالمه پيش از شينخون آقاي
احمد شاملو ، شاعر بزرگ معاصر ،
صدي سلجانه هواى تازه مجله
خوشه را بيهوده داشتم ، نه اين
دليل دست به انشاء سرگشت

غيفت و با در دوست و همول دشمن
از باورهاش ليز مى تواند بسزاي
ما نا هنجار و پريشان کننده باشد ،
من ، برخلاف نظر آزاد و براهنى ،
کاري نگار نادر پور نداشتم -
جرايش را در همين مقاله خواهم
نوشته ، بلکه صفا من گسالى و
سايد بودند . اين دو زن سالهاست
که در اين ملک متظاهر به اعتقاد
به اصول شخصى ميکنند و فخر اين
اعتقاد را بمن و امثال من ميبروشند
و هنوز سبيل هياشان را بدست
استاد سلجانه تسليم کرده اند . من با
سايد طرف بودم که همين چند ماه
پيش در جواب حرف هاى نادر پور
من نوشتم .

... در آن سالها شعر حرفى
داشت . گروهى از شاعران عقيده
داشند شعر مسلحي اسبا که بايد
در راه پيروزي انسان يگاز برده
شود ... شعراى عده بوجود آمد و
کم کم جاي شايسته خود را باز کرد .
امروز هم نگاه شايسته ميشود که
شعر مسلحي است ، ولي اين سلاح
چگونه جبرى است ؟ در دست کيست
و به روى کدام دستخ بلند ميشود ؟
امروز با نكته اى حال و روز و زمانه
برخى از شاعران و انتقاد کنندگان
دست به افکار و ريشخند شعر
اجتماعى زده اند . . .

پيام بون - شماره ۷ - دي ۱۳۰۴
ما سايد را سالهاست که چنين مى
شناسيم . من اگر چه همواره با
حرفهاى او و ديگر پارانش راجيع به
شعر و رقيه اجتماعى شعر سه
انصورت که ايشان مطرح ميکنند
مخالف بوده ام ، اما تباک و با مراد
يشانرا در عده هاى خويش مى ستودم
و دوست مي داشتم .

اسا آيا گفتم که ما سرفاچين
عظيمه اى راجع به شعر داشته باشيم ؟
آيا اين حال و روز در يك شعر
بالاخره روزى مبل به تجلى نوعى
« استويزم » نيشود . و آيا اين
مرد ميلا به گروه گيرى از روشن
فكران کانه نشين مانيسه که همراهِ
با خوردن همبرگر و موسيون در

دويراى شعيران حرفهاى اجتماعى
هم مى زنند و دم شعر خود اندوه
اجتماع را مى خورند ؟
نه ، اين گامى نيست . جمع اشهاد
بودن دليل بى شخصيتى و بى ايماني
است . من و همسالان من از موزيک
نو رقص نو لنت ميريم ولي نو
سايد . که ميدياى کاخ جوانان داراي
کلوپ هاى معددى مثل رقص ،
بازى ، موسيقي جاز و بالاخره ادبيات
است آيا نيه اى که با شرکت در
جلسات ادبى آن مهر موافقت خود

بازه فریاد مسئولیت اجتماعی بر آرد .
 ما که از همان روز اول هوشی دستمان بود صحبت امر را در صلحیات هوای تازه خوشه بلاگلام و فریاد اعتراضی خوانندگان خود را نسبت به راه و رسم ندادن دست حضرت معصی تصوریم . لیکن اگر هنوز بر این سبوره شیهای باقی است ، من نیز بیشتر از هر وقت آماده ام با مرئیات این نظر بگویم .

در مورد نادر بود تنها می توان دو فرض را پذیرفت :
 ۱- یا نادر بود واقعا به مسئولیت اجتماعی شایسته مستند شده است .
 ۲- و یا نامبرود به دانستن این اعتقاد ظاهر می کند .

اگر فرض اول صحیح باشد ، باید گفت که نامبرود در کار خویشش یعنی ارائه این مسئولیت اجتماعی موفق نیست و ما با قبول این فرض قبول کرده ایم که او اکنون ماههای اول از تولدی دیگر « خود را می گزیند و در این زمینه هنوز کودکی بیش نیست و نمی توان او را بجد گرفت . او باید حداقل بیست سال هفت شهر عشق را بگذرد تا مرد اجتماعی شاعرانه اش متوجه و معالی شود . اکنون او در این زمینه هیچ است .

ببینید مثلا « برنده طایر » و دیگر تصویر احمد رضا احمدی که خود در باره شان گفته است :
 « اگر باغ تعریف مصنوعی است ، راستگاری من است ، چه بزرگ زمان و مکان در پاشم آب را آورده است . میوه های باغم فلزی است و بزرگانی گماندین ، و آنچه را کشید است قهرمانند که بر دیوار عالی سر می آورند ...
 غوغا - با اردیبهشت ۶۶ چگونه بعد از ۶ سال در شهر نادر بود ظاهر می شود .
 برنده ها دگر از کویست نیستند برنده ها همه از هشتاد و از پلاد
 و این معاشیان از اوقات است و از آتش ...

از آسمان لاریسان - پیام نوین شماره ۱۱
 و نیز شعر او با شعرهای صریح اجتماعی این چند سال اخیر که من حتی « آبهای زمینی » و « مرز برکهر » فرزند او هم از آن جمله میباشم مقایسه کنید و ببینید که نادر بود با تمام صداقت احتمالی اش کجای کار است و تصحیح کنید اگر او برای خود چنین مقامی را قایل

است :
 «... بنوان کسی که دست اندر کار سخن است شرمی دارم ، کمتر از خودم و بیشتر از کسانی که در سختوری طبعی سالم و نظری مطالب دارند ... درست است که او (براهنی) بهالواتی نیست اما ما سنجایه اش بر خیزیم و بپشتی را بگذاریم ، لوصلی به شعر و شعر است اگر چنین کسی را شاعر یا نادر بخوانیم همسنگ خوشش تصور کنیم »

روشن فکر - شماره ۷۱۶
 اما اگر فرض دوم صحیح باشد ، می بینیم که آقای نادر بود در بازگشت از آقا خنک خوردن طولانی و بسیار بدقول گشته (چرا که اول سفرش ماهه بود و بعد ...) در دیار قرنک چه اقدامات تبلیغی رسمی برای خود کرده است :
 ۱- چاپ انشعار اجتماعی و سیاسی متعدد
 ۲- مصاحبه مطول و پیوسته در فریوسی و نشریات گوناگون در کارنامه شرکت در همایش های تلویزیونی مردم فرسوده دولتی و ملی
 ۳- شرکت در مصاحبه های مختلف مجلات
 ۴- نوشتن مقالات برای مجلات
 ۵- شرکت در مجلس کاخ جوانان
 ۶- شرکت در مجلس کانون دانش جوانان

چون
 چاپ شرح حال و موفقیت های خارج از کشور در انجمنات (چیزی شبیه برتر از آگهی) و آنگاه روحیه چنین آدمی را که دست به فعالیت همه جانبه برای یادآوری موجودیت خود میزند با روحیه آدمی که بلاشرف در بحر خود به مسئولیت خویش بعنوان یک آدم بی برده است مقایسه کنید و تفاوت و ظرافت این یکی را با قانونهای آقای نادر بود بسنجید و بعد بگوئید کدامیک از آن تند فرض که نوشته صحیح می تواند باشد ؟
 وای دامن به براهنی در مقابل نادر بود چندان هم کار چینی نیست ،

۶
 هنگامیکه از کاخ جوانان خارج می شدم بهیچ وجه فکر نمی کردم که خروج من آشتی با آدمی باسم براهنی محسوب شود . گرمی هیاهوی جلسه آشنایان بود که مرد شریه را نیند می کرد . اما همان بپروان یا باد خنکی که از جانب شمیران می آمد دره حس شد . براهنی جلوی کاخ جوانان ایستاده بود و در میان من و سه نفری که

دورش را گرفته بودند فریاد میزدند
 « ای این چشمه را درست کرده اند که بین فحش میچند ...
 و پیاده روی آغاز شد ، در هر قدم تفاوت محسوس ها آشکار تر گردید .
 تجربه کاخ جوانان بیکار دیگر بمن ثابت کرد که میان من و این شخصی چه فاصله عمیق فکری وجود دارد . براهنی آنروز میخواست بنشیند و در کیر و زار چنگالی که برپا می شود قام خود را بیشتر در گوش تماشاگران فرو کند و این امیر بود که من بودم که آنها را وادار بخروج از سانی کرد . اما او می نویسد :
 « من در عقول این بی نزاکتی از طرف منس کاخ از دستم خواستم که جلسه را ترک کنیم و ترک هم کردیم . »

فریوسی ماهانه - شماره دوم
 می بیاد ندارم که تاکنون بسا چنین ریسمان کهنه ای به ته چاهی رفته ام . از آقای براهنی خواهش میکنم بوی این ملک چهارتا دوست پس نشان دهند تا باور کنم که ایشان با دوستان خود از کاخ جوانان خارج شده اند . من اگر از همه دلائل صداف و صمیمیت این مرد چشم پوشی کنم تنها یک دلیل و آنهم فرصت طلایی و ضعف و سلبه او در برابر دراهم محدود و تقویه و کرشم بر برابری گمانی که علاوه بر کهرت جسمی به کهرت فکری نیز دچار هستند . اقوی دلیل هم تناسل مثال من در براهنی بشمار می آید ، به این سطر توجه کنید : (او) دکتر صورتگر مثل تمام نویسنده کان اصلاح گشته با زبان و فرهنگ سروکل دارد و قبل از آنگاه سرکل (دکتر غنات) بخواهید چیزی را به کسی گوشزد کنید باید می راستید (اینهم از فارسی حضرت !) که دکتر صورتگر از نظر ادبی مردیست جهان دیده ، تبحری که در ادبیات فارسی و ادبیات غرب ندارد با روش نویسی اش در مورد مسایل ثقیف ، در او یک سندی مبسوطی بوجود آورده است و بهیچ دلیل ادبیات و تاریخ شعر را با دیدی گسترده و عمیق می نگرد و معتقد است که ادبیاتی که تحول نداشته نباید محکوم بمرگ است .
 تکلیف شماره ۲
 لایق از شنوندگان نطق های آقای دکتر صورتگر در راه و شعریون ثابت واقع به شعرو شاعری میخوام که به این اظهار نظرهای دهنده ، یا جای دیگری میگوید :
 « چندی پیش در حضور سزوران مزین آقای آل احمد و خاتم دکتر

دانشور منزل یکی از دوستان بودیم .
 فریوسی شماره ۲۸۹
 از این مقاله هم که بگذریم میفاند داعیه شاهی بودن ایشان ، ضمن معتقدم که او شاعر نیست ... وی با همه قدرت تبلیغی احتمالی ، و با همه استناد فرضی اش ، چون وسیله کارش زبان فارسی است نمیتواند دارای فصاحت شاعرانه باشد و باه عاطفی و فرهنگی کلماته را مرگفته ، نمونم میخوانید ؟ بنگرید که در نهایت هیجان ، و اوج شوک و انوره در مرگ فروغ فرخزاد چه میگوید .
 تو از میان باغ نمی آئی
 تو از کنار آب نمی آئی ،
 فریوسی شماره ۸۰۹

۷
 می بینید که در این مقاله من با این ها مخالفت کرده ام :
 نادر بود ، مشیری ، کسرائی ، سایه ، آزاد ، براهنی
 از براهنی امر بیروسی با کس مخالفی خواهد گفت :
 نادر بود ، مشیری ، کسرائی ، سایه ، آزاد ، پیام
 و از آزاد که به برسی جوانب خواهد داد :
 نادر بود ، مشیری ، کسرائی ، سایه ، براهنی ، پیام
 و برای خواننده ، که با استقبال از این جنجالها ، به تشدید آن ها دامن زده ای ، در این میان چه اهمیت داری که از حقیقت در همه حال دور خواهی افتاد ؟
 آقایان چشم باز کنید و ببینید در چه زمانی زندگی می کنیم . شما همگی معده مدیر عامل سخن داریید . اگر شما را وسط چنین سبزه داران بولتی رها می کردند همین با پولها را آنجا میزدید تا مدیر عامل شوید حالا به آنجا راه ندارید ، از این طرف راه صاف بر است . او مدیر کل موج نویی ، او مدیر کل انجمن اجتماع ، او مدیر کل فرم شعر و نوام مدیر عامل بقوان هنرگری وزن و قافیه ؛
 و در این میان بود را که خواهد برد ؟ تنها ملاعمرالدین است که خواهد دانست دعوا بر سر چیست . شما دلفک عالی هستید که وقتی میدان از هیاهوی قهرمانان خالی شد ، نمی گذارید مردم این خیله را حس کنند .
 چه خوب بود اگر میباشستیسکوت جفتم گرامی و محترم است .
 بفره در صفحه ۷۰

We're sorry, but your **incoming fax** may be incomplete. Please call the sender to verify your fax or to request a re-send.

Your fax **may** be incomplete because one or more of the following **has** occurred:

1. Fax transmission was **interrupted**.
2. "End fax" signal not received.
3. Unable to convert to desired file format.

We apologize for any **inconvenience**.

You will not be charged for this additional page.